



چرا حضرت زهرا(س) را انسیة الحورا می‌نامند

انسیة الحورا منظور آن حوری نیست، آن حوری در استخدام مؤمن است و در سطح پایین است، به نظر می‌آید مجبور شدند برای تفهیم به ما انسان‌ها که بالاخره در این جسم هستیم و به دنبال اسما و غیر الفاظ هستیم، این طور بگویند.

انسیة الحورا منظور آن حوری نیست، آن حوری در استخدام مؤمن است و در سطح پایین است، به نظر می‌آید مجبور شدند برای تفهیم به ما انسان‌ها که بالاخره در این جسم هستیم و به دنبال اسما و غیر الفاظ هستیم، این طور بگویند.

به گزارش خبرگزاری فارس، آیت‌الله روح‌الله قرهی مدیر حوزه علمیه امام مهدی(عج) در تازه‌ترین جلسه اخلاق خود به تبیین ابعاد معرفتی حضرت فاطمه زهرا(س) پرداخت که مشروح آن در ادامه می‌آید:

*** معرفت و درک حقایق در سایه انعکاس نور نیره الهی به عقل سلیم**

دیشب عرض کردیم پروردگار عالم به عنوان خالق، برای بهره بردن از معارف، مثال نور را زدند و فرمودند: «الله نور السموات و الارض» و عرض کردیم: این نور الهی باعث ادراکات عقل می‌شود، همانگونه که نور ظاهری مادی خورشید و نورهای دیگر که بعنوان نور کاذب بیان می‌شود، باعث انعکاس نور به اشیاء و رؤیت اشیاء از طریق چشم می‌شود.

چشم می‌بیند بواسطه اینکه نور، به اشیاء منعکس می‌شود و حتی اگر کسی جدی عقل سلیم هم داشته باشد، عقل، ادراک می‌کند آن وضعی که به نور اقدسیه الهیه که آن نور، بصورت نازله، تجلی آن در حضرات معصومین(ع) است و بالاخص اصل این نور «من نيرة الله» حضرت فاطمه الزهرا(س) است. به واسطه انعکاس این نور که اس و اساس نور است به نورهای حضرات معصومین و آن نورها به عقول سالمه، عقل سلیم، حقایق را ادراک می‌کنند و معارف را متوجه می‌شوند و اگر اینطور نشود معارف را درک نمی‌کنند.

عرض کردیم دلیل و برهان آن روایت شریفه‌ای که پروردگار عالم به لسان معصوم، آن‌هم به لسان حضرت صادق القول و الفعل امام جعفر صادق(ع) فرمودند: «فاطمة و هی صديقة الكبرى و علی معرفتها دارت القرون الاولى» اولاً بی بی دو عالم صدیقه کبری است و ثانیاً بواسطه اوست که بر محور شناخت، معرفت، همه برنامه‌ها انجام شد و معرفت اوست، در قرون گذشته «دائرة القرون الاولى» چند تا نکته اولیاء خدا بیان کردند که من مختصراً عرض بکنم آنهم اشاره اجمالی به بعضی از نکات لطیف و حقیقه است.

*** مبصر اعضا و قوای انسان عقل است**

یکی از آن‌ها این است وقتی تبیین می‌شود «دائرة القرون الاولى»؛ یعنی همه انبیاء گذشته که همه انبیاء آن‌ها امت داشتند، چون یک دلیل این است، انعکاس معرفت برای خلق و برای عقول سالمه، عقل سلیم، فقط و فقط از طریق انبیاء و وحی است. وحی که از طریق انبیاء بیان می‌شود: این نور الهی است برای اینکه انسان معرفت پیدا بکند و در حقیقت عقل سلیم در استخدام وحی است به یک تعبیری عقل سلیم اعلام می‌کند. بعنوان ناظم القوا و به عنوان مبصر الاعضاء که بصیر است و مبصر است.

در مدارس در دبستان به بعد می‌گویند مبصر، مبصر چون می‌بیند معلم کی دارد می‌آید؟ اعلام می‌کند برپا و مبصر اعلام می‌کند برجا، لذا این عقل سلیم، مبصر الاعضاء است، بصیر است و عقل سلیم، ناظم القوا است؛ یعنی خودش چیزی ندارد بلکه مبصر است از اینکه وقتی وحی نازل شد، می‌گوید: گوش بده! نسبت به اوامر الهی برپا! «قم!» قیام کن و نسبت به نواهی دست بکش، برجا! بنشین. این عمل را انجام نده! این را صاحب وحی شریعت، نهی کرده است. عقل سلیم، این است: مبصر الاعضاء و ناظم القوا است.

*** معرفت انبیاء گذشته به حضرت زهرا(س) انعکاس نور به عقول سالمه**

اما اصل برای انبیاء است وحی است و آن نور الهی از این طریق ورود پیدا می‌کند، حسب این روایت شریفه: «فاطمة و هی صديقة الكبرى و علی معرفتها دارت القرون الاولى» او صدیقه کبرایی است که بر محور شناخت او قرن‌های گذشته دور زده شده است. این قرون اولی این است که معرفت به او را هم گذشتگان داشتند. گذشتگان در آن زمان، که حال فیزیکی خلقت انسیه

آن «انسیة الحورا» بوجود نیامده، هنوز حال فیزیک آن حضرت بصورت یک انسان، موجود نیست، نیره است. اینجا معلوم می‌شود، باید انبیا به او معرفت داشته باشند «دارت القرون الاولى»

لذا اینکه دیشب عرض کردیم و تمثیل زدیم، گفتیم: شما چشم سالم داری ولی وقتی همین الان برق برود، تاریکی مطلق است. یا چشم شما را ببندند و ببرند به یک سالی و چشم را باز کنند، آنجا تاریکی مطلق است و بعد بگویند: شما که چشم داری، چشمت سالم است، اشیاء داخل اتاق و رنگهایش را بگو، نمی‌تواند.

مثل شما مثل اعمی می‌شود چرا؟ چون انعکاس نور است به اشیاء که شما می‌توانید اشیاء را ببیند. بله چشم دارید و چشمتان هم سالم است اما شما فکر می‌کردید خود چشم می‌بیند، عنیه، شبکیه همه اینهاست که دارد کارش را انجام می‌دهد، اینها باعث است، ولی نمی‌دانستید انعکاس نور است و اگر نور نباشد، نمی‌بینید؛ چون خورشید دارد نورش را به اشیاء منعکس می‌کند و شما هم اشیاء و رنگها را می‌بینید. ولو نور به صورت کاذب باشد، نور مهتابی است و انرژی است اما نور است. انسان اگر عقل داشته باشد، عقل سلیم و بگوید من به واسطه عقل می‌توانم جلو بروم، نه. باید انعکاس نور، آن هم نور معرفت الهی باشد. فرقی با این نور مادی این است که به حقایق خلقت و معارف بخورد تا عقل سلیم، این معارف را درک کند. پس اینجاست که عقل بما هو عقل نمی‌تواند ادراکاتی داشته باشد الا از طریق وحی و از طریق نور.

حضرات انبیای عظام آن‌ها هم دارای عقل سلیم هستند که اگر نبودند، اصلاً نمی‌توانستند برای مردم، حامل وحی الهی بشوند و خود نورند اما نور نازله هستند، این نور را از کجا گرفتند؟ از همان نیره، اگر معرفت به او را نداشتند، همان طور که بیان شد اگر ولایت امیرالمومنین و حضرات معصومین را نمی‌پذیرفتند نبی نمی‌شدند، رسول خدا نمی‌شدند.

لذا یک معنای «دارت القرون الاولى» این است که یعنی در گذشتگان هم بوده است و معرفت نسبی را داشتند منتها کی و کجا؟ چون حضرت جسم نبود. تازه آن موقعی هم که جسم بود و حضرت به صورت انسیه آمد، مردم معرفت پیدا نکردند، اگر معرفت پیدا می‌کردند که مابین در و دیوار او را قرار نمی‌دادند! و وقتی حضرت خطبه فدکیه خواند امر او را گوش می‌دادند.

اگر معرفت پیدا می‌کردند وقتی با امیرالمومنین درب خانه‌ها را می‌زد، معرفت پیدا می‌کردند. مردم معرفت پیدا نکردند نه به مولی الموالی به عنوان ولی الله و نه به عصمت الکبری به عنوان نیره، ابدأ اینها معرفت پیدا نکردند.

*وجود انبیاء عامل گردش خلقت و همه عالم برای انسان

در قالب جسم نفهمیدند، حالا آن موقع که اصلاً معلوم است، بانوی مکرمه در جسم انسانی نیست. پس این «دارت القرون الاولى» به انبیا بر می‌گردد، انبیا و بعضاً اوصیایشان باید به خانم معرفت پیدا می‌کردند تا مطلب را بفهمند. لذا اتفاقاً برای اینکه بیان می‌شود مال هشتاد سال، دویست سال قبلش نیست بلکه برای هر پیغمبری که مبعوث می‌شد و مراد همه دوران است «دارت القرون الاولى» خود پیامبران عظیم الشان و اولوالعزم من الرسل، سادت المرسلین، در حدیث داریم می‌فرمایند: «اولوالعزم من الرسل و سادة المرسلین و النبیین علیهم دارت الرحی» پیغمبران اولوالعزم این آقایان پیغمبران، اینها کسانی هستند که آسمان‌ها و زمین دور ایشان می‌گردند. دارت الرحی، یعنی اصلاً وجود آنها عامل چرخش است. انبیا در هر زمان نباشند زمان معنا ندارد، در هر مکان نباشند، مکان معنا ندارد، انبیا نباشند، انسان معنا ندارد؛ چون پروردگار عالم خودش فرمود: من عبث، خلق نکردم و چون می‌خواهد بگوید: عبث بودن عالم، معنا ندارد و هدف دارد، خلقت انبیا را فرستاد.

پروردگار عالم از «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم» هدف دارد. لذا اگر انبیا نباشند، پند، هیچ نیست، چون کرات هم معلوم می‌شود همه این طور است، کرات و همه خلقت را پروردگار عالم برای انسان قرار داد؛ یعنی این مقدمه را فراهم کرد و بعد آن چیزی که به ظاهر جسم کوچکی است و به قول امیرالمومنین «اتزعم انک جسم صغیر» آیا تصور کردی جسم کوچکی هستی؟ آن طور نیستی بلکه تو غوغایی، محشری، جسم کوچکی، انسانی که جسمش کوچک است، اما مهمتر از همه فرمود: «نفخت فیه من روحی» که هیچ جا نفرمود الا انسان و آنقدر این انسان مقام دارد که پروردگار عالم فرمود: «لقد خلقنا لانسان فی احسن تقویم»، آنقدر مقام دارد که پروردگار عالم فرمود: «انی جاعل فی الارض خلیفه»، برای اینکه ذوالجلال و الاکرام اثبات کند، جدی تو خلیفه هستی، تو جانشین من هستی، پروردگار عالم به ملائکه‌اش فرمود: «واذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم...» همه اینها دلالت بر این دارد، این کراتی که خلق کرد این کهکشانها همه و همه برای انسان است خودش هم فرمود: «خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی» وقتی پروردگار عالم می‌فرماید: همه اینها را برای تو خلق کردم و عبث هم نیست، برای این است که انبیا را فرستاد و در هر قرون انبیا بودند و زمین خالی از حجت نخواهد بود و خالی از حجت نیست و الا اصلاً پروردگار عالم چه نیازی داشت به این که آسمان‌ها را خلق کند؟! چه نیازی داشت به این که کهکشان‌ها را خلق کند و ...؟! همه را خلق کرد برای ما. فرمود: همه برای توست. همان‌جا هم که حتی جنت، بیان می‌شود، برای جسم و نفس ماست، نه برای حقیقت ما. حقیقت ما که متعلق به خودش است، «إنا لله وإنا الیه راجعون» (لام، لام تعلقیه است).

«يا أَيَّتْهَا التَّفْسُ المَظْمُتَةُ إِرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ» به خود من رجوع کن، نه جنات و رضوان، نه این که به جایی رجوع کنی که دست دراز نکرده، میوه برایت می‌آید و هر طوری که دوست داشته باشی، نهرها هست، فرح و شادی ابدی است و نه سرما و نه گرمایی است. پروردگار عالم نمی‌خواهد این‌ها را بیان کند. بلکه به انسانی که برای خودش هست، می‌گوید: «إِرْجِعِي»، «إِذَا لِلَّهِ

لِذَا پروردگار عالم همه خلقتش را برای انسان می‌خواهد. انبیاء آمدند، بدون انبیاء، حتی آسمان‌ها و زمین، معنا ندارد. در حدیث است: «أُولُوا الْعِزْمَ مِنَ الرُّسُلِ سَادَةُ التَّيِّينِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَيْهِمْ دَارَتِ الرَّحَى»، زمین و هر آنچه موجود است بر دایره وجودی آن‌ها می‌چرخد. دوران زمین و آسمان به وجود این چند پیامبر اولوالعزم است.

لِذَا خیلی جالب است حالا آنجا که همه خلقت دور انبیاء هستند، انبیاء دنبال یک معرفت هستند و آن این است که این «وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى» برای انبیاء می‌شود. البته ما باز هم نمی‌فهمیم، ولی باز هم اگر بخواهیم در یک حدّ ساده‌ای متوجه شویم، باید بگوییم: همین است که آنجا که همه خلقت بر محور انبیاء می‌چرخند، انبیاء هم اگر خواستند به چیزی برسند، باید به معرفت نسبی به بی‌بی‌دو عالم دست یابند، «وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى».

پس انبیاء عظام به دنبال معرفت بی‌بی‌دو عالم بودند، با این که هنوز در جسم انسانی هم نیامده است و این، عظمت بی‌بی‌دو عالم است.

***عالمه بی معلّم!**

این‌ها را مخصوصاً داریم بیان می‌کنیم که بدانیم ما نمی‌خواهیم فقط راجع به بی‌بی‌دو عالم صحبت کنیم. ما وقتی راجع به حضرت زینب کبری هم که دخت بی‌بی‌دو عالم است و صلب هم دیده است، می‌خواهیم صحبت کنیم، می‌گوییم: خود زینب کبری به‌خودی‌خود موضوعیت دارد، نه به واسطه این که پدرش، امیرالمؤمنین و مادرش، بی‌بی‌دو عالم یا برادرانش، امام حسن و امام حسین هستند. خود زینب کبری که من این را قبلاً در ولادت ایشان بیان کردم، موضوعیت دارند.

یک نمونه‌اش این است که خود معصومین در مورد ایشان فرمودند: «عالمه غیر معلّمة» یعنی ایشان، عالمه‌ای است که معلّم ندیده است. یعنی حتی پدرش امیرالمؤمنین هم معلّم او نبوده است. یعنی علم او، الهی است. یک موقع کسی می‌گوید: بالاخره در دامن امیرالمؤمنین رشد کرده است و از علم ایشان بهره برده است، اما وقتی شما گفتید: «عالمه غیر معلّمة»، یعنی اصلاً معلّمی ندیده است و به خودی‌خود عالمه است.

یک نمونه دیگر این است که وقتی به هنگام تولد حضرت زینب، پیامبر تشریف آوردند، پدر و مادر گرمی‌شان فرمودند: یا رسول الله! ما از شما برای نام‌گذاری سبقه نمی‌گیریم، پیامبر هم فرمودند: من هم از پروردگار عالم سبقه نمی‌گیریم. لذا اسم زینب از عرش برای ایشان آمد.

لِذَا ما داریم راجع به این موضوع صحبت می‌کنیم که بدانیم هر چه جلو برویم، نمی‌توانیم معرفت پیدا کنیم. این‌طور نیست که فکر کنیم دختر رسول الله است. البته صورت ظاهر دختر رسول الله است، اما خدای متعال همه آنچه را داشت به قالب جسمانی درآورد و به رسول الله عطا کرد.

***خلقت انسان، توسط احسن الخالقین در احسن تقویم!**

البته این که نِبَرَةُ الله را به صورت جسمانی درآورد هم اعجاز خداست. همان‌طور که وقتی من و شما را خلق کرد، فرمود: «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ». أحسن در باب أَفْعَلِ التَّفْضِيلِ است. لذا وقتی انسان را خلق کرد، فرمود: سجده کنید. ابلیس تعجب کرد و به تعبیری جورچینش به هم خورد، چون می‌دانست سجده مختصّ به خداست. حالا باید به یک جسم کوچک که تازه به دنیا آمده، سجده کنم؟! اما یادش رفت اولاً که این آدم «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» است، ثانیاً خدا امر می‌کند، اصلاً به تو چه ربطی دارد؟! خدا می‌گوید: این کار را انجام بده، باید بگویی: چشم. چون همان‌طور که بیان کردیم خدا که امر بیهوده‌ای نمی‌کند، او، علیم و حکیم است و نعوذ بالله عبث و بر روی هوی و هوس امر نمی‌کند، حتماً مطلبی دارد.

کما اینکه خودش هم فرمود: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، حالا اگر راست می‌گویید بگویید: این اسماء چیست؟! مگر اعتراض نمی‌کنید، این گنجایش همه اسماء را داشت، اگر شما هم دارید، بگویید چیست؟ گفتند: خدایا! ما هیچ نمی‌دانیم، مگر آنچه تو مرحمت کردی و إلاّ ما چیزی نمی‌دانیم. البته آن‌ها

اعتراض هم نداشتند، بلکه برایشان سؤال پیش آمد، چون می‌دانستند سجده مختصّ به خداست، لذا من و شما هم به پیامبر سجده نمی‌کنیم، اما ملک به من و شما سجده می‌کند و خادم هم می‌شود. پیامبر فرمودند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ خِدَامُ الْمُؤْمِنِينَ» ملائکه خادم برای مؤمنین هستند.

لذا آن‌ها تعجب کردند که این جسم کوچک مگر چه دارد که امر به سجده بر او می‌شود؟! بعد هم فهمیدند که خدا از آن همان نفخه روح در او غوغایی قرار داده است. لذا ما هم اگر مقام انسانیت‌مان را حفظ کنیم و در تقوا رشد کنیم، اصلاً چیز دیگری هستیم.

لذا برخی از بزرگان این حرف را غلط می‌دانند که من ملک بودم و فردوس برین جایم بود. می‌گویند: چه کسی می‌گوید که ما ملک بودیم؟! ملک، خادم ماست. ما انسان بودیم، «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ خِدَامُ الْمُؤْمِنِينَ». ما انسان بودیم و انسان هم باید بمانیم، اگر بدانیم انسان کیست. ما لله بودیم، متعلق به خدا بودیم «إِذَا لِلَّهِ» و باید به خود خدا هم رجوع پیدا کنیم، «و إِيَّاهُ رَاجِعُونَ».

پس ملک چیست؟ خدا فرموده: «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» این را درست کرده است. آن هم کسی است که در «أَحْسَنُ تَقْوِيمٍ» است. پس ما أحسنیم که باب افعّل التفضیل است، کما این که خودش به عنوان خالق، أحسن است، ما را هم در «أَحْسَنُ تَقْوِيمٍ» آفریده؛ قوام ما بالاتر از همه است. أحسن قوام در عالم، انسان است، بعد جنیان هستند و بعد ملائکه هستند.

***شناخت بی‌بی دو عالم محال است!**

اینجا هم همین‌طور است، ما راجع به کسی داریم صحبت می‌کنیم، آن هم به قدر عقول خودمان «و عجزت العقول عن كنه معرفتها» عقول عاجز است و ما فقط به اندازه خودمان مطلبی را بیان می‌کنیم. گفت: آب دریا را گر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید. ما درک نمی‌کنیم و چیزی نمی‌فهمیم. این چند سال هر وقت دهه فاطمیّه آمده، من راجع به این موضوعات صحبت کردم. شاید برخی هم برایشان سنگین بیاید. من نیامدم فقط راجع به زندگی حضرت صحبت کنم.

اتفاقاً برخی هم می‌گویند: این مطالب به درد ما نمی‌خورد. اتفاقاً شاید از یک جهت درست بگویند، اما از جهات دیگر به درد می‌خورد. شاید از این جهت به درد نخورد که انبیائش هم به درک معرفت ایشان نرسیدند، حالا چه برسد به من کوچک، چه طور می‌خواهم درک کنم؟! چه می‌فهمیم؟! اما اتفاقاً همین ورود به این مطلب است که انسان متوجه می‌شود نمی‌تواند و هر چه جلوتر می‌رود عاجز بودن خودش را متوجه می‌شود و خود این است که سبب می‌شود سر تعظیم فرود بیاورد. اما آن‌گونه فقط می‌گوییم: دختر رسول الله بود، همین! بله، همسر امیرالمؤمنین هم هست! مادر ائمه هدی نیز می‌باشد! یعنی شأن بانو را نزول می‌دهیم، گرچه خود آن‌ها شأن باعظمتی است، اما خود خانم، این‌ها نیست که این‌ها هست، اما این‌ها نیست! این‌ها را هم دارد، دختر پیامبر است، همسر مولی‌الموالی است، مادر ائمه‌ای مانند امام حسن و امام حسین و است، اسّ و اساس همه حضرات ائمه هدی و مادرشان، بی‌بی‌دو عالم است، اما ما می‌گوییم: فقط این‌طور نیست. او کسی است که عقول از معرفتش عاجز هستند و به این مطلب دست پیدا نمی‌کنند که او کیست.

لذا شاید یک عده بگویند: مدام جلو می‌رویم و هر چه هم می‌رویم، می‌بینیم چیزی دستمان نیامد. اگر دو مطلب اخلاقی از ایشان می‌دانستیم که بهتر بود تا این مطالب که راجع به نور، حالت قدسیّه و ... است. درست است اتفاقاً چیزی گیرمان نیامده، اصلاً هدف ما همین است که بگوییم: چیزی از شناخت ایشان گیرمان نمی‌آید. اما اثبات این که چیزی از شناخت ایشان گیرمان نمی‌آید، خودش یک نوع روش است. یعنی اگر کسی گفت: شما چرا این‌قدر بیان می‌کنید که شناخت ایشان، محال است، باید همین را بگوییم. ضمناً من دارم فرمایشات اولیاء و بزرگان را که بسیار سنگین است، عرضه می‌دارم که خود این فرمایشات باید باز پایین آورده شود تا قابل درک باشد.

لذا هدف این است که برویم ببینیم ایشان شخصیّتی است که با یک جلسه و دو جلسه و بیست و سی جلسه و ... هم نمی‌توان به شناخت ایشان رسید. اما اگر این مطالب گفته نشود، برخی از این وهابیت ملعون یا تعدادی از اهل جماعت که به بی‌بی‌دو عالم معرفت ندارند، می‌گویند: شما دیگر خیلی بزرگ‌نمایی می‌کنید. چرا مدام فاطمیّه می‌گیرید؟! بیان می‌کنیم: این است، مگر فقط دختر پیامبر است؟! خدا چیزی را به پیامبرش مرحمت فرمود که برای خودش بود. چون او قبل از خلقت هم بوده و انبیاء هم باید ایشان را می‌شناختند و به ایشان، ولو نسبی، معرفت پیدا می‌کردند، «وَعَلَىٰ مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَىٰ». لذا معرفت خود انبیاء هم نسبی است. اما ولو نسبی باید معرفت پیدا کنند. حالا خدا این‌قدر حبیبش را دوست داشت، او را در قالب انسانی آورد و به ایشان مرحمت کرد.

***چرا بی‌بی دو عالم را «انسیّة الحوراء» نامیدند؟**

آخرش هم که دیگر مانديم که به ايشان چه بگويم، می‌گويم: انسيّة الحوراء. انسيّة الحوراء به اين معنی نيست که ايشان، حوريّه است. حوريّه يك بند انگشت انسان مؤمن نمی‌شود، آن وقت اين بانوی مكرّمه را بگويم حوريّه است؟! حوريّه در باب مؤمنيني است که بهشت می‌خواستند، اما اين طور نبود که آن مقام لقاء پروردگار را بخواهند و «إرجعی الی ربک راضية مرضية» باشند. لذا حوريّه برای آن‌هاست، يعنی انسان‌هایی که اعمال صالح انجام می‌دهند، گناه انجام نمی‌دهند و حالا به بهشت می‌روند، آن هم در خانه‌هایی که برای هر مؤمنی موجود است و بيان شده کمترین آن، به اندازه کره زمین است، اما آن مقام حقيقت انسانيت را که عبدالله بشوند و متصل به پروردگار عالم شوند و به لقاءالله برسند، ندارند. لذا چیزهایی که در آن بهشت برای مؤمنين موجود است، باغ‌ها و میوه‌ها و شیرهایی نه مانند اين شیرها، جوی‌های عسل نه مانند اين عسل‌ها و ... که یکی از آن‌ها هم حوری است.

لذا انسيّة الحوراء منظور آن حوری نيست، آن حوری در استخدام مؤمن است و در سطح پايين است. اين انسيّة الحوراء چیز دیگری است و به نظر می‌آيد مجبور شدند برای تفهيم به ما انسان‌ها که بالاخره در اين جسم هستيم و به دنبال اسماء و غير الفاظ هستيم، اين طور بگويند و إلا چطور می‌شود اين بانوی مكرّمه را معرفي کرد؟! اين بانوی مكرّمه‌ای که در موردشان بيان شده: تمام انبياء در همه ازمه و قرن‌های گذشته، بايد نسبت به ايشان معرفت پيدا می‌کردند. بيان کرديم که حضرت در آن زمان جسمی نداشته که بخواهند معرفت پيدا کنند، لذا فقط مختصّ به انبياء است.

*عامل تقويت نور انبيا

کيست که بايد انبياء هم به معرفتش، ولو نسبی دست يابند؟! انبيائي که عامل انعکاس نور معرفت‌اللهی هستند و اين نور يا خورشيد اگر نباشد، چشمان جایی را نمی‌بيند، رنگ نمی‌بينيم، اشیاء را نمی‌بينيم. بعد بگويند: شما که چشم داری، بين. بعد می‌گویی: برق نيست که بينم. پس آن کسی که اعمی است، نمی‌بيند، تو هم نمی‌بینی. تازه متوجه می‌شوی تا نور نباشد، با اين که چشم داری و اين سلطان بدن در وجودت هست و بينايی، اما اشیاء را نمی‌بینی. روز روشن، به اين خاطر که آفتاب می‌زند، می‌بینی. شب هم به خاطر وجود اين نورها که از انرژی درست شده‌اند، داری می‌بینی و إلا در تاریکی مطلق، اگر بگويند: اینجا چند شيء است و چه رنگی هست؟ می‌گویی: نمی‌بينم که بگويم. چشم دارم، اما چون نوری نيست که انعکاس پيدا کند، لذا نمی‌بينم.

می‌گويد: مگر نمی‌گویی: عقل سليم داری؟ پس بگو. می‌گویی: وحی نيست که متوجه شوم. وحی، نور است از طريق انبياء برای ما که بفهميم. مثل اينکه چشم دارم، اما بدون نور، وقتی تاریکی مطلق باشد، نمی‌توانم اشیاء را بينم. وقتی نور انبياء و معرفت وحی نباشد، چیزی نمی‌بينم.

حالا اين انبياء که عامل اتصال نور الهی برای مطالب معرفتی هستند، «اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»، اين‌ها خودشان نیاز دارند به يك نور بزرگ‌تر که تقويت شوند. مثل اين می‌ماند که باتری خودش قوه است و انرژی دارد. وقتی برق می‌رود، چراغ قوه را روشن می‌کنی. اما همين قوه‌اش را از انرژی می‌گیرد. يعنی اگر اين را شارژ نکنی و در برق نرنی، خودش چیزی ندارد.

انبياء، هدايت‌گر هستند و می‌توانند ما را هدايت کنند؛ چون حامل نور معرفت‌اللهی هستند که عقل ما را بارور کنند و عقل، به واسطه اين نور وحی، معرفت را ببیند. اما همين انبياء هم بايد به يك نور ديگر متصل شوند. و إلا اين‌ها هم مثل چراغ‌هایی مانند که در برق می‌زنند و وقتی برق می‌رود، اين‌ها به خودی خود روشن می‌شود. چرا؟ چون از قبل از برق، انرژی کسب کرده‌اند و حالا اینجا دارد نورافشانی می‌کند. حال انبياء هم همين حال است. اگر از نيرة الله، نوری را در آن قرون، کسب نمی‌کردند و آن معرفت نسبی را نداشتند، نمی‌توانستند مطلبی داشته باشند.

البته نفرمود: کنه معرفت، فرمود: معرفتها «وَعَلَى مَعْرِفَتِهَا ذَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى» يعنی امکان دارد نسبی باشد و برای يك نبی با نبی ديگر فرق کند. ابراهيم خليلش که جد اعلای پیامبر عظيم‌الشأن است، نیاز به معرفت نور نيرة الله دارد، منتها معلوم است ابراهيم خليل بیشتر از همه، از اين معرفت، بهره‌مند شده است. يك رسولی مانند عیسی‌بن‌مریم، مانند موسی کلیم، بیشتر است، اما ديگران کمتر است؛ چون نسبی است و صدر انسان‌ها متفاوت است. انبياء هم همين حال را دارند.

پس يك معنی «وَعَلَى مَعْرِفَتِهَا ذَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى» اين است: در گذشتگان هم استفاده می‌کردند، چه کسانی؟ جسمی برای بی‌بی‌دو عالم نبوده که استفاده کنند. پس معلوم می‌شود انبياء از نيرة الله استفاده می‌کردند و پیامبران اولوالعزمی که بيان کردیم، در روايت می‌فرمايند: «أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ سَادَةُ التَّيَّيْنِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَيْهِمُ ذَارَتِ الرَّحَى» اولوالعزم از رسل، آقایان همه انبياء و رسولان هستند و همه آسمان‌ها و زمین بر محور آن‌ها می‌چرخد. حالا اين‌ها بايد اين مطلب را از جایی ديگر کسب کنند.

اما معنی ثانویه آن، که خیلی مهم است، این است: حضرات عصمت نیاز به یک عصمت‌الله الکبری دارند. لذا حضرت صادق (ع) می‌فرماید: «نحن حجة الله على خلقه و أمنا فاطمة حجة علينا»، ما حجج خلق هستیم، حجت خدا بر روی زمین، ما هستیم - که حالا إن شاء الله این را در جلسه آینده توضیح خواهیم داد - و مادرمان فاطمه، حجت است بر ما.

سؤال: انبیاء و رسل، برتر هستند یا ائمه هدی؟ معلوم است که ائمه هدی برتر هستند. بیان کردیم: تمام انبیاء و رسل، اگر ولایت امیرالمؤمنین و حضرات معصومین را نمی‌پذیرفتند؛ اصلاً نبی و رسول نمی‌شدند و اتفاقاً این روایت شریفه را اهل جماعت هم دارند و شافعی این را بیان می‌کند. پس معلوم می‌شود که انبیاء، محوری به نام ولایت دارند.

ما هم می‌دانید بدون امام اصلاً می‌بازیم و هیچ جایی نمی‌توانیم برویم. بدون امام، حرکت کردن، اصلاً محال است. امام که خیلی برتر است، سطح را پایین‌تر بیاوریم، به ما بیان کردند: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يَرْشُدُهُ»، هلاک می‌شود آن کسی که حکیمی را نداشته باشد که او را ارشاد کند. نفرمودند: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ عَالَمٌ يَرْشُدُهُ»، بلکه حکیم فرمودند؛ یعنی کسی که خدا حکمت را در قلبش وارد کرده باشد. تازه حکمت هم نسبی است.

حکیم، آن کسی است که زاهد در دنیا باشد و به دنیا و مافیهای آن دل نبندد و بداند که هر لحظه ممکن است ملک الموت بیاید، نه دل به عنوان ببندد، نه دل به مقام و منصب ببندد، نه ... بیان کردم که اولیاء خدا مانند من و شما تا لحظه مرگشان در این دنیا هستند و زندگی می‌کنند، اما دل نمی‌بندند. حتی دل به همسر و فرزند نمی‌بندند. به امر خدا محبت می‌کنند. حتی به ما می‌گویند: به خلق خدا محبت کنید که بعد از عبادات واجبه، بالاترین عبادت، کمک به دیگران و دست دیگران را گرفتن می‌باشد. ولی آن هم به این خاطر است که خود خدا گفته است. خدا گفته: به همسرت مهربانی کن، چشم. به فرزندان مهربانی کن، چشم. به همسایهات مهربانی کن، چشم. با دوستان مهربان باشد، چشم. همه این‌ها برای این است که خدا گفته است. اتفاقاً اولیاء خدا همین هستند، مهربانی می‌کنند و ... ولی اصلاً دل نمی‌بندند. لذا اگر فرزندان در مقابل دین بایستند، معلوم است که دیگر شوخی ندارند و تمام شد. پس کسی که به دنیا دل نبندد، خدا حکمت را در قلبش ثابت می‌کند و حکیم می‌شود، «أَثْبَتَ اللَّهُ حِكْمَةً فِي قَلْبِهِ...».

آن وقت حجت خدا چه؟! معلوم است او بالاتر است و ما باید داشته باشیم. آن وقت عالم نیازمند به این حجج خدا - که حالا إن شاء الله در جلسه آینده اشاره خواهیم کرد - است، نه فقط انسان. یعنی انبیاء هم نیازمند آن‌ها هستند. وقتی می‌گوییم: مدار آسمان‌ها و زمین انبیاء هستند، معلوم است که این‌ها دیگر برترند.

حالا این‌ها می‌فرمایند: مادر ما، حجت است بر ما و یک معنی «وَعَلَى مَعْرِفَتِهَا ذَارَتْ الْقُرُونُ الْأُولَى» این‌گونه بیان می‌شود که إن شاء الله توضیحاتش را در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

حالا آیا واقعاً این مطالبی را که گفتیم، می‌فهمیم؟! خیر، تازه می‌فهمیم که نمی‌فهمیم. این‌جاست که اگر انسان، خوب متوجه شود - که نمی‌شود - سر تعظیم فرود می‌آورد و همین که یک سلام به ایشان بدهد، حالش متغیر می‌شود. آن وقت است که انسان مدام می‌سوزد که چرا مردم درک نکردند. آن‌جاست که جرج جرداق مسیحی راجع به امیرالمؤمنین بیان می‌کند: ای کاش علی، در زمان ما بود، تا می‌توانستیم از او استفاده کنیم. حالا بی‌بی‌دو عالم چه کسی بود، اما مردم آن زمان نشناختند و آن مصائب و مطالب ...